



درس خارج فقه نکاح - جلسه ۵۲۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم از بخش‌های پنج‌گانه فصل چهارم درباره احکام اولاد است که فرزند چه وقت به پدر و مادر ملحق می‌شود و چه وقت ملحق نمی‌شود و اگر زوجین در حقوق ولد نزاعی کردند منکر کیست، مدعی کیست، راه حل چیست و اگر چنانچه سوگند یاد کردند با صرف سوگند فرزند منتفی می‌شود یا نیاز به لعان دارد؟ بحث آن گذشت.

پرسش: ...

پاسخ: نه، چون در خود متن قاعده از آمیزش هیچ صحبتی نشده است بلکه دارد فراش، فراش بودن باید محقق باشد اینها همسر هم باشند، اینها را ما در تحلیل معنای فراش استنباط کردیم وگرنه در متن قاعده نه از آمیزش سخن به میان آمد، نه از این که از «أقل الحمل» کمتر نباشد سخن به میان آمد، نه از این که از «أكثر الحمل» بیشتر نباشد سخن به میان آمد، این سه عنوان از راه تحلیل خارجی به دست آمد. اگر ما شک داریم که فراش هست یا نه، بله تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است و جایز نیست اما فراش است و اینها زن و شوهر هستند.

این مسئله‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) مطرح می‌کنند این است که آیا قاعده فراش مختص به زمان فعلیت فراش است یا «من قضی عنه المبدأ» را هم می‌گیرد؟ تاکنون بحث در این بود که اینها زن و شوهر هستند

فراش هم «بالفعل» است فرزندی هم به دنیا آمد، مورد اختلاف است اما فراش منقضی شد او طلاق داد بعد از طلاق فرزندی به دنیا آمد این فرزند آیا برای شوهر قبلی است یا نه؟ این زن هم شوهری دیگری نکرده است آیا قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»^۱ شامل آن «متلبس بالفعل» است یا «من قضی عنه المبدأ» را هم می‌گیرد؟ در موارد دیگر «من قضی عنه المبدأ» مشمول خود قاعده نیست نظیر «ید» و امثال «ید»، اما اینجا جایی است که طبق شواهد داخلی و خارجی «من قضی عنه المبدأ» را هم می‌گیرد.

«بیان ذلک» طبق فرعی که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) طرح کردند این است که زن و شوهری هستند که فراش آنها «بالفعل» است، یک؛ آمیزشی هم صورت گرفت، دو؛ در فرصت مشروع زن را طلاق داد، سه؛ این زن عدّه گرفت، چهار؛ همسر جدیدی نگرفت «بعقد»، آمیزش جدیدی هم رُخ نداد به «شبهه»، پنج؛ بین آن آمیزشِ زمان فراش و تولد این مولود «أقصى الحمل» نگذشت بچه به دنیا آمد این بچه برای کیست؟ بخواهیم به «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» تمسک کنیم، این که الآن زن و شوهر نیستند چند ماه قبل طلاق گرفت، بخواهیم به غیر شوهر اسناد بدهیم این که نه عقدی کرد و نه شبهه‌ای، این هیچ راهی ندارد این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» اینجا را هم شامل می‌شود برای اینکه زمینه انتساب این فرزند به پدر با همان آمیزشی بود که قبلاً حاصل شد، این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» لازم نیست که فراش «بالفعل» باشد فراشی که «إنقضی عنه المبدأ» چون آمیزش او قبلی بود و قرائن بعدی است که این زن هیچ آمیزشی نکرد «لا بعقدٍ و لا بشبهه» و شرایط هم محقق است این فرزند «إلا و لابد» به زوج ملحق می‌شود.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

این عصاره فرع اول که فرمود: «و لو طلقها» یعنی شوهر همسرش را بعد از آمیزش طلاق داد، «فاعتدت» او عدّه طلاق را هم نگه داشت، «ثم جاءت بولد» فرزند آورد و این فرزند هم «ما بین» آن آمیزش قبلی که همسر او بود تا الآن از «أقصى الحمل» نگذشت از نه ماه بیشتر نگذشت حالا یا نه ماه بود یا کمتر از نه ماه، این فرزند برای چه کسی هست؟ بر اساس قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این فرزند برای آن شوهر قبلی است ولو الآن «بالفعل» فراش حاصل نیست، چرا؟ چون زمینه فراش در قبل فراهم شده است حالا اگر زن و شوهری بودند این زن با هیچ کسی تماس نداشت «لا عمداً و لا سهواً» نه شبهه‌ای در کار بود نه غیر شبهه‌ای یک فرزند به دنیا آورد برابر قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این فرزند برای اوست چون علم به آمیزش شرط نیست علم به عدم آمیزش مانع است اینجا هم زن و شوهر هم بودند قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» می‌گوید که او آن وقتی که از همسر قبلی جدا شد تا الآن از «أقصى الحمل» نگذشت اگر همسر او بود قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» شامل می‌شد الآن «کما کان» برای اینکه این زن هیچ تماسی با کسی نگرفت «لا بعقد و لا بشبهة».

پرسش: از استصحاب کمک گرفتید یا از مشتق؟

پاسخ: از اطلاق قاعده، چون یک کاری است زمان‌دار این نظیر قاعده «ید» نیست که مادامی تحت ید اوست اماره است وقتی از تحت ید او در آمد، در آمد، چون فراش کار زمان‌دار می‌کند حالا اگر ما یقین داشتیم او آمیزشی کرد و بعد باردار بود و طلاق گرفت، نه شوهر شک دارد که فرزند، فرزند اوست، نه مادر شک دارد، نه جامعه شک دارد حالا اگر در ظرف شک ما خواستیم عمل بکنیم برابر همان است چون او «إلا و لابد» با همسر قبلی بود چون بعد که نه عقدی کرد و نه شبهه‌ای و اگر ما جزم هم نداشته باشیم قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این را می‌گیرد.

پرسش: استصحاب جاری می‌شود؟

پاسخ: چه استصحابی؟

پرسش: قبلاً که فراش بوده الآن هم کما کان.

پاسخ: نه، یقین داریم که الآن فراش نیست چون با طلاق فراش نیست با قطع به طلاق دیگر جا برای فراش

نیست بیگانه است الآن نامحرم است.

پرسش: اگر استصحاب کنید آیا حقوق ولد مثبت نمی‌شود؟

پاسخ: استصحاب نمی‌کنیم، استصحاب نمی‌کنیم یعنی استصحاب نمی‌کنیم! این اماره است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یک امر دامنهداری است. اگر چنانچه انسان یقین داشته باشد که اینها آمیزش کردند

بعد باردار شد بعد هم طلاق شد دیگر اصلاً از هیچ کسی سؤال نمی‌کند یقیناً بچه، بچه پدرش است سؤال نمی‌کند

یعنی سؤال نمی‌کند! این نه «بعقد» و نه «بشبهه» با کسی هم آمیزش نکرد باردار هم بود حالا ملحق شد حالا نطفه

یقیناً بست و بعد طلاق گرفت کسی در اینجا تردید ندارد آنجا به قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» تمسک نمی‌شود حالا زنی

بود آزمایشگاه هم رفتند دیدند که او باردار است و بعد در همان بار شوهر می‌خواست یک مسافرت طولانی بکند

چاره‌ای نبود زنش را طلاق داد اصلاً کسی سؤال نمی‌کند بچه برای اوست و برای این فرزند شناسنامه می‌گیرند اگر

شک پیدا شد به «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» تمسک می‌کنیم ما در این مورد شک نداریم همین اماره تأیید می‌کند که این فرزند

برای شوهر قبلی است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آنجا که ما یقین داریم قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نباشد می‌گوییم نیست، اماره را برای همین قرار دادند که ما اگر دستمان از یقین کوتاه بود به همین مظهر عمل بکنیم بگوییم «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» عاهری در کار نبود، عقدی هم در کار نبود «لا دائم و لا إنقطاع»، شبهه‌ای هم در کار نبود، اطلاق «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این را شامل می‌شود. این مربوط به این فرع.

فرع بعدی که مرحوم صاحب جواهر و دیگران اضافه کردند این است که اگر این زن آمیزش شد یا «مشکوک الدخول» است طلاق داده شد عده طلاق هم سپری شد این زن همسر جدید گرفت و بعد از یک چند ماهی فرزند به دنیا آورد که این فرزند می‌تواند نسبت به شوهر دوم اقل حمل باشد و نسبت به شوهر اول اکثر حمل باشد چون مدتی فاصله شد، بخواهند به شوهر اول نسبت بدهند به استناد «أقصى الحمل» درست است بخواهند به شوهر دوم اسناد بدهند به استناد «أقل الحمل» درست است.

«هاهنا صور أربع»: یکی این که اسناد این فرزند به هر دو صحیح است، این یک فرع است. یکی این که اسناد این فرزند فقط به اولی درست است به دومی درست نیست، به اولی درست است چون «أقصى الحمل» اولی است، به دومی درست نیست چون «أقل الحمل» او هم نشده است بنابراین این صورت که «إلا و لابد» به اولی درست است به دومی درست نیست به اولی اسناد داده می‌شود. یک صورت هم این است که فقط به دومی درست است به اولی درست نیست برای اینکه نسبت به اولی از «أقصى الحمل» گذشت و نسبت به دومی حالا یا اقل حمل است یا بین اقل حمل و اکثر حمل است این فرزند می‌تواند برای دومی باشد نه اولی. یک صورت است که برای هیچ کدام نمی‌تواند باشد برای اینکه نه «أقصى الحمل» آن اولی است نه «أقل الحمل» این دومی بنابراین برای هیچ کدام

نمی‌تواند باشد حالا یک وقت مسئله نزاع است آن یک حرف دیگری است اگر تنازعی در کار نباشد قاعده این است که اگر این فرزند برای هیچ کدام نیست به هیچ کدام منتسب نخواهد بود و ملحق نخواهد بود.^۲

پس در بین صور چهارگانه بعضی از صور حکمشان روشن است بعضی از صور نیازمند به نصّ است. آن صورتی که برای هیچ کدام نیست وضعش روشن است برای اینکه نسبت به اولی از «أكثر الحمل» گذشت نسبت به دومی به «أقل الحمل» رسید این فرزند به هیچ وجه برای اینها نیست و از بحث بیرون است. آن جایی که نسبت به اولی «أكثر الحمل» است ولی نسبت به دومی به «أقل الحمل» هم نمی‌رسد معلوم می‌شود که این فرزند برای اولی است برای دومی نیست. صورت سوم آن است که این فرزند می‌تواند برای دومی باشد ولی برای اولی نمی‌تواند باشد برای اینکه نسبت به اولی از «أقصى الحمل» گذشت نسبت به دومی از «أقصى الحمل» نگذشت می‌تواند برای دومی باشد. اما آن صورتی که مشکل است این صورت چهارم است که این فرزند می‌تواند برای هر دو باشد اگر می‌تواند برای هر دو باشد چه باید کرد؟ چون هر دو هم فراش است آن یکی به استناد فراش می‌تواند مدّعی پدری این فرزند باشد دومی هم به استناد فراش می‌تواند مدّعی پدری این فرزند باشد در اینجا اگر ما یک نصّ معتبری داشتیم که «فهو الحاكم» نداشتیم «هو القرعة»، چرا این ترتیب است به تقدّم آن نصّ بر این قرعه؟ برای اینکه لسان دلیل قرعه این است که «القرعة لكل امرٍ مشكل»^۳ وقتی ما یک روایت داریم مشکل نداریم، آنجا که نه اماره است نه اصل و دست ما خالی است جای قرعه است «القرعة لكل امرٍ مشكل» وقتی دستتان به هیچ جا بند نیست قرعه بزنید، وقتی ما نصّ داریم یا اصل داریم حتی اگر اصل هم داشته باشیم جا برای قرعه نیست نظیر همان

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۳۶؛ «أما إذا لحقه فراش آخر بعقد أو شبهة فإن لم يكن لحوقه بالثاني فهو للأول...».

۳. عوالم اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۲۸۵؛ «فی کلّ أمرٍ مُشکلٍ القرعة»؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۲؛ «کلُّ مجهولٍ فیهِ القرعة».

«درهم ودعی»^۴ که دو نفر خواستند به سفر حج یا غیر حج بروند هر کدام آوردند این را پیش این امین سپردند بعد سارقی آمد «أحد الکیسین» را گرفت حالا برای کدام یک را گرفت واقع آن معلوم است ولی ظاهر که معلوم نیست، شخص ضامن نیست برای اینکه امین است ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۵ امین که ضامن نیست عمدی هم که در کار نبود و مانند آن، کدام یکی برای زید است و کدام یکی برای عمرو هیچ معلوم نیست واقع معلوم است اما ظاهر ما هیچ راهی نداریم، اینجا قرعه برای کشف «ما هو الواقع» می تواند راهگشا باشد برای اینکه نه اماره ای در کار است نه اصلی در کار است، می شود مشکل، مشکل یعنی مشکل! «القرعة لكل امر مشکل»، اینجا مشکل داریم.

پرسش: قرعه اماره است.

پاسخ: اماره بودن قرعه محل بحث است که آیا واقع را نشان می دهد یا نه؟ در خیلی از موارد مثلاً برای تعیین هیئت امنا و امثال هیئت امنا ما واقعی نداریم و برای اینکه نزاعی پیش نیاید قرعه می زنند که چه کسی اول باشد در این مسابقات قرعه می زنند که چه کسی اول باشد ما واقعی نداریم. یک وقتی نظیر «درهم ودعی» است که واقعی دارد «لکشف الواقع» است، یک وقت «لرفع نزاع» است نه «لکشف الواقع» حالا پنج نفر هستند هر کدام مدعی ریاست این هیئت امنا هستند توقع هم هست ما هم برای اینکه محذور نداشته باشیم قرعه می زنیم برای اینکه یکی را انتخاب نکنیم و دیگری را انتخاب نکنیم مشکل داریم، واقع مشخصی هم نیست که معین کرده باشند که زید باید رئیس هیئت امنا باشد، در این شورای نگهبان هم همین طور است سه نفر از فقهای بزرگوار شورای

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷؛ «فی رَجُلٍ اسْتَوْدَعَ رَجُلًا دینارَینِ وَ اسْتَوْدَعَهُ آخَرُ دیناراً فَضَاعَ دینارُ مِنْهُمَا فَقَالَ یُعْطَى صَاحِبُ الدِّینَارِینِ دیناراً وَ یَقْسِمَانِ الدِّینَارَ الباقیَ بَيْنَهُمَا نِصْفَینِ».

۵. سوره توبه، آیه ۹۱.

نگهبان در دوره اول به قید قرعه خارج می‌شوند این در قانون اساسی ما هست^۶ واقعی که ندارد چون اگر شش نفر یکجا بخواهند خارج شوند شورای نگهبان بی‌فقیه می‌ماند سه نفر به قید قرعه خارج می‌شوند در این حالت همیشه شورای نگهبان فقهای خود را خواهد داشت برای اینکه نوبت این آقایان که مثلاً شش سال است یا پنج سال است یا کمتر و بیشتر یکسره اگر بروند که شورای نگهبان بی‌فقیه می‌شود، برای دوره اول این طور شد که سه نفر به قید قرعه خارج بشوند که در این صورت همیشه شورای نگهبان فقیه دارد نظیر ریاست جمهوری نیست که دوره آن منقضی شد تا رئیس جمهور بعدی بیاید یک چند روزی سرپرست‌ها اداره می‌کنند اما اینجا آن طور نیست در قانون اساسی پیش‌بینی شد که سه نفر به قید قرعه خارج می‌شوند که رهبری سه نفر دیگر را به جای اینها می‌گذارد همیشه شورای نگهبان داری فقها است اینجا واقعی ندارد.

در این جایی که می‌تواند برای هر دو باشد واقعه البته مشخص است نزد ما مجهول است اینجا نظیر «درهم ودعی» است، به هر حال «درهم ودعی» واقعی دارد آن کیسه‌ای که سرقت شد خدا می‌داند برای زید بود یا برای عمرو بود، یک واقع است، اینجا هم یک واقع است این نطفه چه وقت بسته شد واقعی دارد و خدا هم می‌داند ﴿يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾^۷ برای کشف «ما هو الواقع» اینجا جای قرعه است.

پس «فهاهنا فروعاً أربع»: یک صورت این است که اصلاً نمی‌تواند برای هیچ کدام باشد «خرج بالدلیل». صورت دیگر این است که «إلا و لابد» برای اولی است. صورت بعدی آن است که «إلا و لابد» برای دومی است. صورت چهارم این است که برای هر دو می‌تواند باشد حالا که برای هر دو باشد راه حل چیست؟ آیا قرعه است یا نه؟

۶. اصل ۹۲ قانون اساسی؛ «اعضای شورای نگهبان برای مدت شش سال انتخاب می‌شوند ولی در نخستین دوره پس از گذشتن سه سال، نیمی از اعضای هر گروه به قید قرعه تغییر می‌یابند و اعضای تازه‌ای به جای آنها انتخاب می‌شوند».

۷. سوره لقمان، آیه ۳۴.

قرعه می‌تواند راهگشا باشد اما در لسان دلیل قرعه آمد که «القرعة لكل امر مشكل»، اگر ما نصی نداشتیم اصلی نداشتیم بله جا برای قرعه است اما برخی‌ها گفتند ما در اینجا نص داریم و چون نص داریم ما مشکلی نداریم وقتی مشکلی نداشتیم دیگر نوبت به قرعه نمی‌رسد. آن نص در باب هفده از ابواب احکام ولد آمده است یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۸۰ باب هفده از «ابواب احکام الأولاد» اینجا بعضی از نصوصی است که راه حل نشان داد. در روایت یک و یازده و مشابه اینها می‌توان حکم این فرع را به دست آورد.

روایت یک باب هفده صفحه ۳۸۰ این است مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ الْحَلْبِيِّ» که سند معتبر است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا كَانَ لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ الْجَارِيَةُ يَطْوُهَا فَيُعْتَقُهَا فَأَعْتَدَتْ وَتُكِحَتْ فَإِنْ وَضَعَتْ لِخُمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا وَإِنْ وَضَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِرِزْوَجِهَا الْآخِرِ».^۸ این روایت دو فرع را ذکر کرد منتها حکم فرقی نمی‌کند چون «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» اختصاصی به مسئله نکاح دائم ندارد، آن لعان است که در بین آن اقسام چندگانه برای نکاح دائم است وگرنه «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نکاح دائم، نکاح منقطع، ملک یمین، تحلیل و مانند آن را می‌گیرد. در اینجا وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) طبق این روایت فرمود: اگر کسی کنیزی داشت، آمیزشی صورت گرفت، آن کنیز را آزاد کرد، این کنیز عده نگه داشت و بعد ازدواج کرد و فرزند آورد که این فرزند پنج ماهه است یعنی از زمان آزاد شدن تا زمان مادر شدن پنج ماه طول کشید معلوم می‌شود که یقیناً برای دومی نیست چون به اقل حمل هم نرسیده است پس معلوم می‌شود برای دومی نیست برای اولی است، این یک: «فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا»، فرع بعد: «وَإِنْ وَضَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِرِزْوَجِهَا الْآخِرِ» ذیل این روایت فرمود این فرزند برای شوهر دوم است.

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۰.

حالا روایت یازدهم را ملاحظه بفرمایید! در روایت یازدهم به این صورت آمده است که مرحوم شیخ طوسی به اسناد خود «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ زُرَّارَةَ» - که مرسل بودن این روایت را گفتند برای اینکه قبل آن «ابن ابی نصر» است عیب ندارد - زراره می گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیهما) «عَنِ الرَّجُلِ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ نَكَحَتْ» این همسری که طلاق گرفت ازدواج کرد در حالی که «وَقَدْ اعْتَدَّتْ» عده هم نگه داشت، «وَوَضَعَتْ لِحَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلأَوَّلِ وَإِنْ كَانَ وَلَدَ أَقْصَى مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَلِأُمِّهِ وَلِأَبِيهِ الْأَوَّلِ وَإِنْ وَلَدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْآخِرِ»^۹ این فرزند می تواند برای هر دو باشد برای اینکه نسبت به دومی می شود اقل حمل، نسبت به اولی از اکثر حمل نگذشت پس می تواند برای هر دو باشد، با این که می تواند برای هر دو باشد حضرت مشخص کرد که برای دومی است و جای برای قرعه نیست. اگر ما چنین روایتی داریم که می گوید برای دومی است پس مشکل نداریم و وقتی مشکل نداشتیم جا برای قرعه نیست قرعه برای جایی است که دست انسان از اماره و دلیل خالی است «القرعة لكل امرٍ مشکل» روایت یک و روایت یازده و همچنین روایت دوازده^{۱۰} و سیزده^{۱۱} و این باب هم تا حدودی همین معنا را می رساند. این که فرمود برای دومی است برای چیست با این که می تواند برای اولی هم باشد؟ برای اینکه از اکثر حمل اولی که نگذشت نسبت به دومی اقل حمل است پس برای هر دو می تواند باشد. نسبت به اولی از «اکثر الحمل» که نگذشت نسبت به دومی اقل حمل است، چرا فرمود؟ چون این فراش «بالفعل» اوست و چون فراش «بالفعل» او است ظهور «الوَلَدُ

۹. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۸، ص ۱۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

۱۰. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳؛ «قَالَ إِذَا جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْآخِرِ وَإِنْ كَانَ لِأَقَلِّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلأَوَّلِ».

۱۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳؛ «عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الْمَرْأَةِ تَزَوَّجَ فِي عِدَّتِهَا قَالَ يَفْرُقُ بَيْنَهُمَا وَتَعْتَدُ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جَمِيعاً فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْآخِرِ وَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقَلِّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلأَوَّلِ».

لِلْفَرَّاشِ» نسبت به فراش «متلبّس بالفعل» اظهر است از فراشی که «إِنْقَضَى عَنْهُ الْمَبْدَأُ» و چون چنین ظهوری است فرمود برای فراش دوم است.

پس ما با داشتن چنین دلیلی شک نداریم مجهول نداریم مشکل نداریم تا به قرعه تمسک نکنیم. این است که این بزرگان فرمودند درست است که احتمال قرعه هست، البته این تحلیل جواهر نیست که قرعه «لکل امر مشکل» و ما اینجا مشکلی نداریم چون نص داریم! فقط دارد فقها فرمودند که این فرزند برای شوهر دوم است «لنص».^{۱۲}

حالا چون روز چهارشنبه است تبرکاً این روایت را هم بخوانیم! ما هر چه فیض می‌بریم مهمان توحید هستیم تردیدی در این نیست، نه تنها خود ما نظام ما، جامعه ما، کشور ما، انتخابات ما، همه موارد همین طور است به دعا و استجاب دعا و عنایت الهی نیازمند هستیم و همه ما می‌خواهیم که دعای ما مستجاب بشود این یک چیز خوبی است! چون «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ»^{۱۳} این «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» از آن استثنایی است که «مستثنی منه» را تأکید می‌کند مثل این که بگوییم «لا یملک إلا الفقر» این چنین نیست که امری را استثنا کنیم بگوییم «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ»، این «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» استثنا مؤکد آن مستثنا است مثل این که ما بگوییم مالک چیزی نیست «إلا الفقر»! مثل این که بگوییم «لا یملک، لا یملک» آن را تأکید کردیم حرف تازه‌ای نزدیم. دعا یعنی نداری.

این «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ ... رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ» یعنی «لا یملک، لا یملک»! این قدر حوادث زیاد است که انسان پیش‌بینی نمی‌کند، فرمود راه حل این است کلید این است. در روایات است که ما تعجب می‌کنیم دست کسی کلید است و حال این که اظهار فقر می‌کند! این همه مخاذن پُر از گنج، و کلید هم دست شما، آه و ناله می‌کنید برای چه؟!

۱۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۳۶؛ «و لا ریب فی أن الأقوی منهما ما هو المشهور بین الأصحاب من کونه للثانی للنصوص التي فیها الصحیح و غیره».

۱۳. مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰.

ما کلید را نمی‌شناسیم این «مفتاح» را نمی‌شناسیم. اگر در و دیوار این حرم را می‌بوسیم برای این حرف‌هاست، این حرف‌ها کجا پیدا می‌شود؟! این حرف‌ها که در درس و بحث و کتاب و مانند آن نوشته نیست فرمود کلید دست شما است. خدا غریق رحمت کند این بزرگان را! چه مرحوم شیخ مفید چه مرحوم شیخ صدوق چه مرحوم شیخ طوسی! اینها آن شیرین‌ترین و لطیف‌ترین روایات را - گرچه همه آنها شیرین و لطیف است - در این اُمالی انتخاب می‌کردند در جلسات خصوصی برای دوستان و اصحابشان روایت‌ها را با سند می‌خواندند و این شده اُمالی و غالب اینها مشخص است مجلس فلان در روز فلان. شما ببینید مرحوم مفید وقتی که مقنعه می‌نویسد که نمی‌گوید فلان روز بود فلان وقت بود، این طور نبود؛ یا مرحوم شیخ طوسی که مقنعه را شرح کرد به نام تهذیب نمی‌گوید فلان روز بود فلان وقت بود اما اُمالی در کدام مجلس املا کردیم در چه روزی املا کردیم اینها همه مشخص است اُمالی مرحوم صدوق این طور است، اُمالی مرحوم مفید این طور است. در این اُمالی مجلس سی و سوم صفحه ۲۷۴ مرحوم شیخ مفید دارد «مجلس يوم السبت الحادی و العشرين من شهر رمضان سنة تسع و أربعمئة مما سمعناه جميعاً» سال ۴۰۹ هجری قمری روز ۲۱ ماه مبارک رمضان مرحوم شیخ مفید این چنین فرمود آن روایت چیست؟ این است که با سند ذکر می‌کند «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عليهما آلف التحيّة و الثناء) إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَلَّا يَسْأَلَ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أُعْطَاهُ». این نه امامت است که ما بگوییم به ما نمی‌رسد نه عصمت می‌خواهد که بگوییم ما نداریم این فقط ناله می‌خواهد، این «وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^{۱۴} همین است، بلکه بعضی از مقام‌ها است که خلیل حق گفت: «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^{۱۵} وجود مبارک ابراهیم خلیل دید امامت یک

۱۴. مصباح المنهج و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰

۱۵. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

چیز بسیار خوبی است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^{۱۶}

یک سِمَت خوبی است به ذریه من بده، فرمود ما این را به هر کسی نمی‌دهیم ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ

فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ فرمود این هر چیزی نیست که ما به هر کسی بدهیم ﴿قَالَ

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ که این ﴿عَهْدِي﴾ فاعل است، امامت عهد من است من به هر کسی نمی‌دهم، شما که برای

فرزند خواستید، بله اگر در فرزندان شما کسی بود که شایسته بود بله می‌دهم اما این مال و ولد و امثال آن نیست یا

بعضی از مقامات عادی هم نیست ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ که این ﴿عَهْدِي﴾ فاعل ﴿يَنَالُ﴾ است عهد من باید

برسد و من باید بدهم من هم به هر کسی نمی‌دهم. اما از این مقام که بگذریم یعنی امامت و مقامات را که بگذریم

این استجابت دعا برای مؤمنین هم هست، این چیزی نیست که در آن عصمت شرط باشد امامت شرط باشد نبوت

شرط باشد حالا یا همیشه «مستجاب الدعوة» است یا در یک مقطع خاصی که قلب او شکسته است «مستجاب

الدعوة» است. اینجا وجود مبارک امام صادق فرمود: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَلَّا يَسْأَلَ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيُنَاسُ مِنْ

النَّاسِ كُلِّهِمْ» از همه ناامید باشند یک «لا اله الا الله» می‌خواهد یک وقت به خودش، به قدرت خودش، به

موجودی خودش، به اعتبار بانک خودش، به حیثیت خودش، به سوابق خودش به اینها هیچ نگاه نکند «صفر

الید!» یک وقت است که خودش را می‌بیند، قدرت خودش را می‌بیند، قوم و خویش خودش را می‌بیند، می‌گوید

اینها هم هست، طبیب هم سفارش کردیم، تخت هم گرفتیم، همه را هم نگاه می‌کند ضمناً یک «یا الله» هم می‌گوید

این دعا بعید است که مستجاب بشود اما آن کسی که هیچ احدی را اعتنا نمی‌کند و نگاه نمی‌کند ادب دارد اما

می‌گوید کاری از آنها ساخته نیست فقط از خدا ساخته است «إلا و لا بد» این دعا مستجاب می‌شود. این توحید

چه عظمت و چه برکتی دارد! آن روایت که از امام مجتبیٰ (سلام الله علیه) نقل شد فرمود من ضامن هستم: «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ»^{۱۷} اینجا می‌فرماید که «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَلَّا يَسْأَلَ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَيْتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ» حتی از خودش! «وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ». بعد فرمود: «فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» حالا بروید بررسی کنید ببینید در قلب شما چه کسی است؟ مگر شما نمی‌خواهید «مستجاب الدعوة» بشوید؟! بروید در یک گوشه حساب بکنید. می‌گویید این دعایی که می‌کنید می‌گویید خدای بعلاوه اینها یا اینهای بعلاوه خدا یا «خدا، خدا، خدا». خدا حفظ کند حضرت آیت الله حسن‌زاده را! فرمود چرا خدا خدا نمی‌کنی؟!

به مجاز این سخن نمی‌گویم *** به حقیقت نگفته‌ای الله^{۱۸}

خدایا ایشان را شفا بده!

به مجاز این سخن نمی‌گویم *** به حقیقت نگفته‌ای الله

چرا خدا خدا نمی‌کنی؟! در آن غزل دارد چرا به سر و سینه‌ات نمی‌زنی؟! چرا خدا خدا نمی‌کنی؟! فرمود ما حرف‌هایمان را زدیم ما در نماز و روزه گفتیم که چه چیزی واجب است و چه چیزی مستحب است اینها را گفتیم، در حج گفتیم، در زکات گفتیم، در خمس گفتیم، در فلان گفتیم در استجابت دعا هم می‌گوییم، حالا شما بروید خودتان حساب بکنید، ببینید اگر در قلب خود خدا هست و خدا هست و خدا هست یقیناً دعای شما مستجاب می‌شود!

۱۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲.

۱۸. دیوان علامه حسن زاده آملی.

استجابت دعا هم به «أحد أنحای ثلاثه» است: یک وقت است آن چیزی که آدم می‌خواهد آن به هیچ وقت مصلحت نیست خدا آن را نمی‌دهد یقیناً مثل آن یا بهتر از آن را می‌دهد. اگر همان مصلحت باشد که همان را می‌دهد مثل این که یک نوجوانی با گریه و زاری از پدر و مادرش موتور می‌خواهد به هر حال او نوجوان است او نوسال است یقیناً این موتور برای او خطر دارد گریه می‌کند واقعاً هم موتور می‌خواهد اما هیچ مصلحت نیست پدر و مادر هم نمی‌دهند با گریه می‌خواهد واقعاً هم می‌خواهد ولی به مصلحت او نیست، خیلی از مقام‌ها همین طور است خیلی از کارها همین طور است که مصلحت آدمی نیست و آدم وقتی وارد می‌شود گرفتار می‌شود.

در همین مجلس صفحه ۲۷۵ روایت دیگری که مرحوم شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند این است که «أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ» می‌گوید «حَدَّثَنَا الرَّضَا عَلَىُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) در بعضی از موارد اصرار دارد که این سلسله نورانی را ذکر بکند، این حدیث «سلسلة الذهب» اختصاصی به آن جریان نیشابور ندارد. «حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الرَّضَا عَلَىُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّهِيدِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)» که این حدیث هم خودش یک حدیث «سلسلة الذهب» است «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْإِيمَانُ قَوْلٌ مَقُولٌ وَعَمَلٌ مَعْمُولٌ وَعِرْفَانُ الْعُقُولِ» این همان اجزای سه‌گانه است: اعتقاد به جنان، عمل به ارکان، اقرار به لسان؛ عمل به ارکان را فرمود: «عَمَلٌ مَعْمُولٌ»، اقرار به لسان را فرمود: «قَوْلٌ مَقُولٌ»، عقاید حق را فرمود: «عِرْفَانُ الْعُقُولِ» که - إن شاء الله - امیدواریم نصیب همه بشود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد!

«و الحمد لله رب العالمين»